

فروافتادن و بازایستادن

جمع بست تجربی یک قرن تلاش
برای سازمان دهی طبقه‌ی کارگر

انستیتوت
مطالعات
سیاسی
دانشگاه
ایران

کاظم فرج‌الهی



اثر هوشنگ پزشکیانیا

درباره‌ی نویسنده

کاظم فرج‌الهی در خانواده‌ای کارگری که از روستایی در استان اصفهان به تهران آمده بودند، زاده شد. دو سال بعد، به تبع شغل پدر همراه خانواده به اهواز و لرستان مهاجرت می‌کند. او دوران تحصیل را در بروجرد گذراند.

سال ۱۳۵۲ با پایان دبیرستان با هدف کار و تحصیل راهی تهران و پس از مدتی در کارخانه‌ی شهاب (هیئت‌چی) مشغول به کار شد. او در سال ۱۳۵۳ در دانشکده‌ی صداوسیما پذیرفته و یک سال بعد به دلیل فعالیت‌های صنفی دانشجویی اخراج شد. همان سال در رشته‌ی ریاضی دانشسرای راهنمایی تحصیلی پذیرفته و در سال ۱۳۵۶ به‌عنوان معلم ریاضی به استخدام آموزش و پرورش درآمد. اما در سال ۱۳۶۰ در پی «پاکسازی»های گسترده در آموزش و پرورش، از ادامه‌ی فعالیت آموزشی محروم شد. او پس از یک دوره کارهای موقت و پراکنده به‌عنوان تکنسین برق وارد صنعت شد و ۲۷ سال در صنایع روغن نباتی، نساجی ری، پارس خودرو و شماری از کارخانه‌های قطعه‌سازی خودرو کار کرد. فرج‌الهی پس از بازنشستگی نیز کماکان چند سالی با قراردادهای موقت در شرکت‌های خصوصی خدماتی کار کرد.

فرج‌الهی از مؤسسان انجمن فرهنگی حمایتی کارگران (آوای کار) و نزدیک به دو سال نیز به‌طور تمام‌وقت درگیر راه‌اندازی و انتشار ماهنامه‌ی نقد نو بود و از این طریق به حوزه‌ی روزنامه‌نگاری وارد شد و پس از مدتی به عضویت هیأت مدیره‌ی انجمن صنفی روزنامه‌نگاران آزاد تهران درآمد. از فرج‌الهی نوشته‌ها و گفت‌وگوهای متعددی درباره‌ی مسایل کارگری منتشر شده است. نقد اقتصاد سیاسی

شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بسیار نابه‌سامان، دستخوش امواج توفانی و سهمگین و گاه به نظر می‌رسد مستعد و در آستانه‌ی تغییرات ساختاری است. بر بستر نارضایتی عمیق و گسترده‌ی عمومی و فساد نظام‌مند، فقط با اعمال فشار و سرکوب استمرار شیوه‌های تاکتونی امکان‌پذیر است. در این شرایط، به لحاظ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نه امکانات عملی و بالفعل برای انجام برخی

رفرم‌های لازم وجود دارد و نه در حاکمیت در سطح کلان جلوه‌ای از امکان و اراده برای تغییر و رفرم دیده می‌شود. در مقابل در جبهه‌ی مردم وسیعاً ناراضی و مستعد اعتراض، نه در میان کارگران و زحمت‌کشان و لایه‌های فرودست جامعه و نه در لایه‌های میانی، اثری از حضور احزاب و سازمان‌های سیاسی مقبول و مؤثر یا حداقلی از سازمان‌یافتگی و هر نوع یا سطحی از تشکل مستقل صاحب نفوذ و اثرگذار، که بالقوه توان لازم برای ایفای نقش داشته باشند، دیده نمی‌شود. از این رو، در شرایط کنونی، امکان و توان برآمد اجتماعی منتهی به تغییر توازن قوای موجود به نفع نیروهای ترقی‌خواه و طبقه‌ی کارگر دیده نمی‌شود. در واقع جامعه درگیر نوعی انسداد و فروبستگی سیاسی است و اگرچه هر لحظه امکان ریزش و شکست انسداد وجود دارد؛ اما آنچه محتمل تر به نظر می‌رسد این است که طبقه‌ی کارگر از آن طرفی نخواهد بست.

نقش و وظیفه‌ی طبقه‌ی کارگر و نیروهای باورمند و طرفدار این طبقه‌ی بالقوه انقلابی در این شرایط چیست؟ برای یافتن پاسخ لازم است با نگاه به راه پیموده‌شده از آغاز تاکنون، تجربه‌ها و دست‌آوردهای حاصل‌شده، هزینه‌های تحمیل‌شده، فرصت‌های ازدست‌رفته و زمین خوردن‌ها و برخاستن‌های چندباره‌ی طبقه‌ی کارگر ایران را بررسی کنیم. راه طی شده پر از آزمون و خطاست، و تجربه‌هایی که دگر باره چندان به کار گرفته نشده‌اند. سرکوب و اختناق و دیکتاتوری و فشار و توطئه‌های خارجی هم در کار بوده است. در نقطه‌ای که هم‌اکنون ایستاده‌ایم متأسفانه شاهدیم اگر چیزی هم کاشته شده، آن نبوده که اکنون برداشت قابل توجهی ثمر دهد. البته فراموش نمی‌کنیم که بارها از اسب افتاده‌ایم اما از اصل هرگز. نیروی جوان بسیاری در راه داریم و می‌دانیم راه میان‌بری وجود ندارد؛ سخت و زمان‌بر است، اما گریزی نیست مگر «آموختن و آموزاندن و سازمان‌یافتن و سازمان‌دهی کردن».

یک

نخستین جوانه‌ها

اولین نشانه‌ها و نخستین نهادهای سرمایه‌داری در ایران، به شکل‌های بسیار آغازین آن، اندکی بیش از ۵۰۰ سال پیش از این، در دوران شاه عباس صفوی، دیده شده اما از پیدایش اولین نمودها و نهادهای مدرنیسم و نخستین کنش‌های اجتماعی در این حوزه و ظهور نخستین کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و در پی آن شکل‌گیری کارگران صنعتی (در چاپخانه‌ها و کارخانه‌های نساجی) بیش از یک‌صد سال می‌گذرد. نخستین اعتراض به شرایط کار به شکل مدرن آن یعنی اعتصاب در ۹ مهر ۱۲۸۶ خورشیدی به‌دست

کارمندان وزارت امور خارجه صورت گرفت؛ در نتیجه‌ی این اعتصاب میرزا جوادخان سعدالدوله از سمت وزیر امور خارجه برکنار شد و علاءالسلطنه به این سمت رسید. نخستین اعتراض و اعتصاب‌های کارگری، البته با مطالبات صرفاً اقتصادی، موفق‌ی که ثبت شده در طول ۶ ماه آخر ۱۳۰۰ توسط کارگران نانوايي های تهران، چاپخانه‌ها و پست ایران انجام گرفته است. این اعتراض‌های و اعتصاب‌ها به اشکال و صور مختلف در تمامی مقاطع مختلف یک قرن گذشته با فراز و فرودهایی استمرار داشته است. اما آن چه که بیش از هر چیز دیگر سؤال برانگیز و نیازمند تأمل است چرایی وضع موجود و به‌طور مشخص چرایی سازمان‌نیافتگی طبقه‌ی کارگر ایران با پیشینه‌ی بیش از یکصد سال مبارزه‌ی طبقاتی کارگران صنعتی و گذر مکرر از تنگناها و بهره‌جستن از فرصت‌هاست!

آیا وجود موانع قانونی در مسیر سازمان‌یابی و سرکوب به‌تنهایی می‌تواند وضعیت موجود را توضیح دهد؟ آگاهی، خواست و اراده‌ی طبقه‌ی کارگر، کیفیت دخالت‌گری عناصر آگاه و پیشرو طبقه (یا مدعیان این عرصه) و انحرافات، خطاها و کاستی‌ها در این میان چقدر می‌توانند نقش داشته باشند؟

دو

تکوین نخستین تشکل‌ها و فراز و فرود جنبش کارگری در ایران

اولین تشکل کارگری ایران یعنی اتحادیه‌ی کارگران چاپخانه در سال ۱۲۸۴ در تهران و در چاپخانه‌ای کوچک برپا شد و پس از آن به تدریج اتحادیه‌های دیگری در دیگر صنایع آن زمان تأسیس شد. بیست سال بعد، به‌هنگام برقراری حکومت پهلوی اول (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰) در واقع آغاز برقراری حکومت قانون سیاه‌رضاشاهی و سرکوب شدید تشکل‌ها و اتحادیه‌ی کارگری آن زمان بود؛ اما در همین دوران جنبش اتحادیه‌ای و سندیکایی موفق شد ساعت کار روزانه را به ۹ ساعت کاهش دهد. با اشغال ایران به‌دست متفقین (۱۳۲۰)، برکناری رضاشاه و روی کار آمدن پهلوی دوم) تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به‌رغم تمامی مزاحمت‌ها و ممانعت‌های قانونی و فراقانونی، دوره‌ی اوج شکوفایی و فعالیت‌های علنی جنبش کارگری و دوران افزایش پرشمار تشکل‌ها (اتحادیه‌ها و سندیکاها)ی کارگری بوده است. در این دوره «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران» تشکیل شد. شمار کارگران عضو اتحادیه‌های زیر پوشش این شورا در سال ۱۳۲۱ را بالغ بر ۳۰ هزار تن گزارش کرده‌اند. در یکم ماه مه سال ۱۳۲۳ «شورای متحده‌ی مرکزی اتحادیه‌ی کارگران و زحمتکشان ایران» تشکیل شد که در دوره‌هایی شمار اعضای آن به سیصد هزار می‌رسید. میزان قدرت و نفوذ این سازمان

کارگری به قدری بود که نمایندگی کارگران در شورای عالی کار به این شورا داده شد و در سال ۱۳۲۵ فدراسیون جهانی کارگران این شورا را به‌عنوان نماینده‌ی کارگران ایران به رسمیت شناخت.

از سال ۱۳۲۶ حمله به شورای متحده مرکزی، زیر سؤال بردن و ایجاد مزاحمت و محدودیت برای آن آغاز شد. در سال ۱۳۲۷ با صحنه‌سازی یا بهره‌برداری از ترور پهلوی دوم فعالیت این شورا ممنوع و غیر قانونی اعلام شد. با تصویب قانون کار (۱۳۲۸) و با به رسمیت شناختن تشکل‌های کارگری و به‌اصطلاح سامان دادن به آن‌ها، تلاش بسیاری برای اعمال محدودیت بر جنبش و فعالان کارگری و فعالیت‌های سندیکایی به عمل آمد؛ اما کماکان تا کودتای مرداد ۳۲ و سرکوب خشن و تمام‌عیار جنبش اجتماعی در حین کودتا و پس از آن، جنبش کارگری و فعالیت سندیکاهای و اتحادیه‌های آن پر قدرت ادامه داشته و به‌ویژه در بخش نفت کمک شایانی به جنبش ملی و ملی‌شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق کرده است. در مورد تعداد و میزان نفوذ تشکل‌های کارگری (اتحادیه‌ها و سندیکاهای) و شمار اعضای آن‌ها در این دوره آمارهای مختلفی وجود دارد که گاه در یک سو بزرگ‌نمایی شده و اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد و در سوی دیگر با حب و بغض و اصرار در نادیده گرفتن بخش‌هایی از واقعیت، همراه است. در سایت متعلق به [وزارت کار جمهوری اسلامی](#) درباره‌ی شمار تشکل‌های کارگری این‌گونه آمده است: «در سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۸ جمعاً حدود ۳۲ سندیکای کارگری وجود داشته و اغلب در یک کارخانه تابلوی دو سندیکا به چشم می‌خورده است. پس از تصویب قانون کار و بعد از آن تا سال ۱۳۳۵، فعالیت‌های سندیکایی چندان چشم‌گیر نبوده و از سال ۱۳۳۵ تا سال ۱۳۴۳ روی‌هم ۷۳ سندیکای کارگری در تهران، ۳۸ سندیکای کارگری در شهرستان‌ها و ۵۱ سندیکای کارفرمایی در تهران و شهرستان‌ها که اکثریت آن در تهران بوده، تشکیل شده است. در پی اصلاحاتی که در سال ۱۳۴۳ در قانون کار به عمل آمد، فعالیت سندیکاهای در سطح حرفه و کارگاه محدود گردید. در پایان سال ۱۳۴۸ تعداد ۲۷۰ سندیکای کارگری و ۱۱۶ سندیکای کارفرمایی فعالیت داشتند. در پایان سال ۱۳۵۳ تعداد ۶۱۲ سندیکای کارگری، ۲۰۳ سندیکای کارفرمایی، ۱۴ اتحادیه‌ی کارگری و یک اتحادیه‌ی کارفرمایی فعال بوده‌اند. در پایان سال ۱۳۵۷ جمعاً ۱۲۱۶ سندیکای کارگری و کارفرمایی و ۲۶ اتحادیه‌ی کارگری و کارفرمایی فعالیت داشته‌اند. از فروردین ماه سال ۱۳۵۸ تا اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ تعداد ۸۹ سندیکا بر سندیکاهای قبلی افزوده شد و تعداد سندیکاهای فعال به ۱۳۰۵ بالغ گردید و سپس کارگران با توجه به سوابق و خواست انقلابی خود به تشکیل شوراهای اسلامی کار مبادرت کردند و به‌استثنای تعدادی از سندیکاهای کارگران صنوف، در مورد

سایر سندیکاهای کارگری تجدید انتخابات به عمل نیامد و در پایان حکومت قانون کار مصوب ۱۳۳۷ یعنی تا ۱۳ اسفندماه ۱۳۶۹ جمعاً ۳۶ سندیکای کارفرمایی و ۲ سندیکای کارگری فعالیت داشتند.» مطابق آمار این سایت در پایان سال ۱۳۵۷ حدود ۹۳۸ سندیکا و اتحادیه‌ی کارگری در وزارت کار ثبت شده و فعال بوده‌اند. با توجه به شرایط اجتماعی سیاسی حاکم بر ایران تا آخرین سال و ماه‌های منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ قاعدتاً بیشترین شمار این نهادها باید از نوع زرد و وابسته باشند. طی ۱۴ ماه پس از انقلاب (تا اردیبهشت ۱۳۵۹) تعداد ۸۹ سندیکا به این فهرست اضافه شده؛ افزون بر این، در همین دوره و بر اساس مشاهدات میدانی آگاهان این حوزه، شمار زیادی شوراهای انقلابی کارگری (کنترل و مدیریت، هم در بنگاه‌های صنعتی و هم در مؤسسات خدماتی و اداری و آموزشی اعم از دولتی یا خصوصی) نیز برپا شده است که البته در فهرست سایت وزارت کار از آن‌ها یاد نمی‌شود. با تغییر تدریجی شرایط اجتماعی سیاسی جامعه و استقرار حکومت جدید و پی‌آمدهای آن بر بنگاه‌ها، از سال ۱۳۵۹ به تدریج بخش قابل توجهی از این شوراهای انقلابی به شورای اسلامی کار استحاله پیدا کردند. در این دوره شمار قابل توجهی از تشکل‌های زرد پیشین نیز با خروج یا اخراج عناصر وابسته به کارفرما و دولت یا نهادهای امنیتی سابق، به‌طور نسبی از وابستگی رها و مستقل شدند.

بر اساس مشاهدات نگارنده، با وزش توفان‌های سیاه‌سال ۶۰ و پس از آن، به‌استثنای سندیکای کارگران فلز کار مکانیک تهران و سندیکاهای رانندگان و کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران (هر دو تا میانه‌ی سال ۱۳۶۲) آخرین بازمانده‌های شوراهای انقلابی کارگری و همین‌طور سندیکاهای کارگری مستقل برخاسته از فضای دوران انقلاب، بخشی با خشونت و برخوردهای امنیتی و گاه خونین و بخشی دیگر توسط گروه‌های فشار، برچیده و سرکوب و تارومار شدند؛ گروهی نیز آگاهانه و به اجبار شرایط حاکم، در عمل خود غیر فعال و تعطیل شدند. نام و حوزه‌ی فعالیت آن دو سندیکای کارگری که تا سال ۱۳۶۹ فعال بوده‌اند در سایت مذکور معلوم نیست احتمالاً به کارگران صنوف غیر صنعتی تعلق داشته‌اند. شور و شوق و جوش و خروش جنبش کارگری و فعالیت‌های شبانه‌روزی فعالان این عرصه با وزش توفان‌های سال ۱۳۶۰ به‌سرعت فرو خفت و از این رهگذر به جنبش کارگری هزینه و تلفات انسانی سنگینی تحمیل شد. اما همین جنبش به‌شدت سرکوب شده در سیاه‌ترین روزها و سال‌های دهه‌ی شصت که اعتصاب خیلی صریح و روشن ممنوع و حتی به لحاظ شرعی حرام اعلام شده بود، هرازگاهی شاهد و پذیرای حرکت‌ها و اعتراض‌های پراکنده و گاه حتا اعتصاب‌های جان‌داری بوده است (از جمله اعتصاب‌های کارگران شرکت‌های دخانیات، کوکاکولا، ایران‌خودرو و...).

متأسفانه با حذف شدن (حذف کردن) نسلی از کارگران پیشرو در تندبادهای این دوره و گذشت چند دهه از شوراهای انقلابی کنترل، سندیکاهای مستقل کارگری و دیگر دستاوردهای آن دوران جز آموخته‌هایی اندک، اما گرانبها و تلخ، خاطره‌هایی آمیخته از حسرت و افسوس و یادهایی خوش از آن دوره در ذهن اندک‌شماری از پیشکسوتان کارگری، در عمل و در میدان مبارزه‌ی طبقاتی چیز قابل توجهی بر جای نمانده است. خاطره‌ها و آموزه‌ها و تجربه‌هایی که درس‌های زیادی برای فراگیری و آموزش داشته اما متأسفانه اغلب آن‌ها به دلایل مختلف آموخته و به کار گرفته نشده‌اند.

در این جا دو پرسش بسیار مهم مطرح است که یافتن پاسخ درست برای آن‌ها می‌تواند برای یافتن دلایل انسداد کنونی جنبش و همچنین جستجوی راهکار خروج از آن راهنمای خوبی باشد: الف- علت واقعی رشد و اوج جنبش کارگری در مقطع از یکسال پیش از بهمن ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰ چیست؟ نیروی محرک واقعی و سازمان‌ده جنبش در این دوره‌ی کوتاه چه بوده و چه ویژگی‌هایی داشته است؟ ب) دلایل و چگونگی رخداد و سرکوب جنبش کارگری در این دوره تقریباً مشخص است؛ مهم یافتن بستر و چرایی موفق بودن این سرکوب و مانا بودن نتایج آن است. پس از سرکوب، علت سکون و سکوت طولانی در امر تشکیل یابی طبقه و ایجاد نشدن تشکل‌های مستقل کارگری در دوره‌های بعدی چیست؟ شیوه و سبک کار در این دو دوره چه ویژگی‌ها و چه تفاوت‌هایی دارند؟

سه

نیروهای چپ جنبش اجتماعی ایران و سندیکاهای کارگری پس از کودتا

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرکوب خونین جنبش ملی با سرکوب شدید حزب توده و سازمان‌ها و تشکل‌های متناسب به این حزب یا به‌طور کلی با سرکوب جنبش چپ آن زمان ایران همراه بود. در جریان سرکوب سازمان‌های چپ، پرچم‌های جنبش پر قدرت کارگری و درخشش سازمان‌یافتگی کارگران در سندیکاها نیز دومینوار فرو افتاد و این دور از انتظار نبود. وابستگی بیشترین شمار این سندیکاها به حزب توده و اشتها به حزبی بودن بیشترین شمار اعضای هیات‌مدیره‌ها نیز بیشتر و آشکارتر از آن بود که این سندیکاها بتوانند به‌عنوان تشکل‌های صنفی و مستقل کارگری سرکوب و اختناق پس از آن را تاب بیاورند. در نتیجه، در جریان این سرکوب و اختناق شمار زیادی از رهبران کارگری و اعضای هیأت‌مدیره‌های این سندیکاها بازداشت و از صحنه حذف شدند یا خود ناگزیر شدند سندیکاها را ترک گفته متواری و پنهان شوند؛ تشکل‌ها و تحریکات کارگری به محاقی چند ساله فرو افتادند.

دست کم چند سال زمان لازم بود تا چراغ‌های شمار معدودی سندیکای کارگری (ضعیف و کم‌توان) بتواند دوباره روشن بشود. هر چند که در این رویش دوباره، در کنار تلاش‌های شبانه‌روزی و سازمان‌گرانه‌ی کارگران آگاه تازه به میدان آمده یا آنان که از امواج سرکوب جان به‌در برده بودند، رد پاهایی از کارشناسان «سلیداریتی سنتر» آمریکا که پس از کودتا در وزارت کار مأوا گزیده بودند، نیز دیده می‌شد. بر اساس آمارهای موجود از سال ۱۳۳۵ تا سال ۱۳۴۳ روی هم بیش از ۱۱۰ سندیکای کارگری در تهران و شهرستان‌ها ثبت شده و پس از اصلاح قانون کار در ۱۳۴۳ و رسمیت یافتن سندیکا به‌عنوان تشکل کارگری درون کارگاهی، تا پایان سال ۱۳۵۷ حدود ۱۲۰۰ سندیکای کارگری ثبت شده است که به نظر می‌رسد بیشترین شمار آنها از نوع زرد باشند. به‌هرروی، در دوره‌ی پس از کودتا تا آغاز سال ۱۳۵۷ و به‌خصوص در دوره‌ی شکوفایی اقتصادی نفتی، گسترش صنعت و رونق بازار کار ایران و با وجود تلاش‌های صادقانه معدود گروه‌های کم‌شمار، حرکت‌های اعتراضی کارگری قابل ملاحظه‌ای که از آگاهی طبقاتی، سازمان‌یافتگی و بالندگی کارگران حکایت داشته باشد، دیده نشده است.

چهار

رویکرد جناح چپ جنبش اجتماعی ایران به سازمان‌دهی کارگری بعد از کودتای ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷

در دهه‌ی چهل، نیروهای موجود در جنبش اجتماعی ایران و به‌ویژه جریان‌های چپ، پس از گذر از دوران یأس و فترت ناشی از شکست و سرکوب جنبش ملی در پی کودتا و بازیابی خود، با جان و انرژی تازه‌ای به میدان آمدند. پس از خانه‌تکانی و درس گرفتن از کودتا و شکست جنبش، نیروهایی پا به میدان گذاشتند که ضمن داشتن نقد اساسی بر حزب توده و پافشاری بر تمایز از آن بر پیروی نکردن از سیاست‌های چین و شوروی نیز تأکید داشتند. در میان بیشترین بخش جریان‌های چپ ایران (داخل و خارج از کشور) متأثر از انقلاب‌های چین و کوبا، «مبارزه‌ی مسلحانه با دیکتاتوری و سرکوب» گفتمان مسلط شده بود. در سال‌های پایانی دهه‌ی چهل و آغازین دهه‌ی پنجاه این گفتمان به شیوه و رویکرد اصلی و عملی مبارزه‌ی گروه‌ها و جریانات فکری چپ و حتا بخشی از روشنفکران مذهبی تبدیل شد. در این دوره گرایش‌های کارگری، نزدیک شدن به طبقه‌ی کارگر و زیست در میان طبقه و از این رهگذر کمک به امر سازمان‌دهی و سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر، صفتی نیکو و فضیلتی اخلاقی و حتا به لحاظ تئوریک ضرورتی ایدئولوژیک محسوب می‌شد؛ اما آنچه در عمل رخ می‌داد

چیز دیگری بود. ضرورت‌های زندگی مخفی در خانه‌های تیمی و الزامات مبارزه‌ی مسلحانه‌ی سازمان‌های چریکی، با امر کار سیاسی، زیست در میان توده‌ها و سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر به معنای واقعی کلمه، دست کم در آن دوران، سازگاری نداشت. از اولین سال‌های دهه‌ی ۵۰ و به تدریج پس از آن برای شمار قابل توجهی از فعالان چپ، به‌رغم ارزش‌گذاری و گرامیداشت تمامی فداکاری‌ها و قهرمانی‌های رهروان مشی مسلحانه و چریکی، ناکارآمدی این شیوه در مبارزه برای رهایی طبقه‌ی کارگر و همخوان نبودن آن با شرایط عینی آن زمان جامعه‌ی ایران ابتدا با تردید مطرح شد و سپس به تدریج قطعیت یافت. پس از کنار گذاشتن اسلحه و الزامات مشی مسلحانه و وداع با مبارزه‌ی چریکی و همچنین دوری‌گزینی از آداب و منش‌ها و ترک تظاهرات، سرگرمی‌ها و عادات جذاب زندگی روشنفکرانه، سبک کار توده‌ای یعنی رفتن به میان توده‌ها و کار و زیست منظم و مداوم و هدفمند در میان طبقه‌ی کارگر و تلاش در «درون طبقه»، برای کمک به امر سازمان‌یابی طبقه، مورد توجه و در دستور کار گروه قابل توجهی از کنشگران چپ قرار گرفت. موجی منسجم از نیروهای چپ‌باورمند به کار سیاسی و سازمانگری «در میان و برای طبقه‌ی کارگر» ایجاد شد، با همان توش و توان اندک به درون کارخانه‌ها رفت و در آستانه‌ی انقلاب بهمن در محیط‌های صنعتی خوش درخشید. موجی که در فضای انقلابی سال ۱۳۵۷ قدرتمند شد و پس از انقلاب بهمن توسط انبوهی از جوانان و پویندگان گرایش‌های مختلف چپ با توش و توانی بیشتر و البته بدون پیوستگی و به کارگیری تجربه‌های سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ (پیش از کودتا)، ادامه یافت.

پنج

جناح چپ و سازمان‌دهی کارگران بعد از بهمن ۱۳۵۷

گرچه پیمودن این راه با آزمون‌ها و خطاها و دادن هزینه‌های بسیار سنگین و گاه خونینی همراه بود، اما برآیند این موج‌های سنگین، که از دو سه سال قبل برخاسته و در روزهای انقلاب ۵۷ تشدید شده بود و هر روز قوت بیشتری می‌یافت، در برپایی و رشد و پویایی شمار زیادی از انواع تشکل‌های مستقل کارگری دیده شد. شمار بسیاری شوراهای انقلابی کارگران (کنترل تولید و مدیریت) و سندیکاها و اتحادیه‌ها برپا شدند و به‌رغم همه‌ی نواقص و بی‌تجربگی‌ها و خطاها، از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۵۷ تا پایان بهار ۱۳۶۰ درخشیدند؛ نتایج و آثار آنها در قالب تجربه تا سال‌های اخیر نیز کماکان قابل مشاهده بوده است. متأسفانه سیر حوادث، در این دوره‌ی کوتاه، آن قدر فرصت نداد که رهروان

این راه دشوار، در پس این آزمون‌ها و خطاها و پذیرش هزینه‌ها، آبدیده شوند و با جمع‌بندی تجربه‌ها، آداب و روش «کار در میان طبقه» و «برای طبقه» (سبک کار) را به‌خوبی فراگیرند و در فرایند عمل به نسل‌های بعد منتقل کنند. زمستان خیلی زود از راه رسید؛ زمستانی سرد و سخت پیش از رخت بر بستن بهار. و هنگامی که رسید هنوز بیشترین شمار آن دسته از کنشگران اجتماعی که رهایی انسان و جامعه از قید استثمار و بردگی سرمایه‌داری را در پیمایش راه سوسیالیسم و تحقق آن می‌دانستند، آن‌قدر آموخته و آبدیده نشده بودند که باور پیدا کنند: هدف از زیست و کار در میان توده‌ها و طبقه‌ی کارگر و منظور از برپایی و فعالیت سندیکا، اتحادیه و شوراهای کارگری، فقط **سازمان‌دهی و برگزاری اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها و احیاناً انتشار اخبار و گزارش‌های مربوط به آن‌ها نیست!** برای کنشگران این عرصه نتیجه‌گیری و رسیدن به این باور که این اقدامات و فعالیت‌ها فقط **گام‌های آغازین و وسیله‌ای برای تحقق هدف اصلی** هستند، سال‌ها کار و تجربه و آموختن و آموزاندن و مطالعه و جمع‌بندی تجربیات لازم بود تا دریابند و عمیقاً باور کنند که وظیفه‌ی طبقاتی کارگران آگاه و هدف اصلی کنشگران این عرصه در این مرحله گام برداشتن در راستای **سازمان‌یابی و کمک به امر مشکل‌شدن کارگران به‌مثابه «طبقه‌ای برای خود»** است. به گفته‌ی دیگر هدف اصلی تحقق یا کمک به تحقق امر «**آمدن طبقه‌ی کارگر آگاه و سازمان‌یافته به میدان مبارزه‌ی طبقاتی و ایفای نقش در تعیین سرنوشت خویش**» است؛ نه صرفاً سازمان‌دهی و برپایی اعتراضات و اعتصاب‌های کارگری! یا در بهترین حالت اعتراضات معطوف به اهداف رادیکال سیاسی (بدون داشتن چشم‌اندازی منطقی و مقبول برای آینده و قابل باور برای انبوه کارگران). ارتکاب این خطای استراتژیک در واقع قرار گرفتن یا قرار دادن وسیله به‌جای هدف بود. اعتراض به وضع نابه‌سامان موجود، مبارزه برای بهتر شدن شرایط کار و افزایش حقوق، اعتصاب و برپایی تشکل‌های اعتراض صنفی کارگری و حتا کسب قدرت سیاسی (در شرایط مفروض و استثنایی) همگی وسیله‌ای هستند در خدمت بهبود وضعیت زندگی و سازمان‌یافتن طبقه‌ی کارگر به‌مثابه «طبقه‌ای برای خود» و به میدان آمدن **طبقه‌ی کارگر آگاه با هدف دخالت در تعیین سرنوشت خویش و رهایی از ستم و نابودی نظام سرمایه‌داری!** البته با در نظر داشتن جمع شرایط، توازن قوای طبقاتی و زمان و مرحله‌ی انقلاب. این خطای بزرگ در تشخیص و گزینش راه، در سرتاسر دوره‌ی دست‌کم چهل تا پنجاه ساله، در پراتیک کنشگران چپ دیده شد و هنوز هم کماکان دیده می‌شود. دیده‌ایم که بیشترین شمار این کنشگران وقتی که در محیط‌های کار (به‌طور مشخص در صنعت) استقرار یافته و به‌اصطلاح

جای پا محکم کرده‌اند (در مقابل زیست و کار منظم و هدفمند در میان طبقه‌ها)، بدون نظر داشتن به تمامی مسایل و ملاحظات، عموماً و تقریباً تمام نیرو و همت‌شان معطوف به سازمان‌دهی اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها شده؛ و سپس گزارش‌دهی و تهییج و تبلیغ حول آن در تریبون‌ها و رسانه‌های فضای مجازی. تو گویی صرفاً با برپایی اعتصابات و به هم پیوستن آن‌ها هدف نهایی محقق می‌شود! معنای واقعی و ناگفته و نانوشته‌ی این روش ترجمان این عبارت نادرست است: «حرکت (اعتراض) همه چیز و سازمان‌دهی پایدار هیچ چیز!» بی‌دلیل نیست که اغلب این کنشگران با پدید آمدن مسایل و مشکلات ناشی از حضور همراه با روش کار و برخوردهای نادرست، که بخشی‌گریزپذیر و بخشی‌هم‌ناگیر بوده‌اند، ناچار محیط کار و گاه حتا کشور را ترک کرده‌اند. می‌دانیم که ترک یا انفصال یک کارگر آگاه با سابقه و با تجربه از محیط کار به‌طور کلی و در مجموع خود ضایعه‌ای بس بزرگ بوده که در سه دهه‌ی اخیر به جنبش کارگری تحمیل شده است. البته در مرحله‌ی بعد شماری از این دوستان با انجام مصاحبه‌ها و دادن انواع رهنمودها و پیام و بیانیه، به زعم خود، سعی در هدایت و کنترل از راه دور، اگر نگوئیم رهبری، کنش‌های اعتراضی کارگران را داشته‌اند. امری که، حتا در صورت تحقق، به‌طور کلی به دلیل دوری از محیط کار و نبود امکان داشتن درک درست از مسایل و مشکلات غالباً اگر نه زیان‌بخش دست‌کم بی‌اثر بوده است. ایجاد هسته‌های کارگری مرتبط با هم و هدفمند و تلاش برای ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری، به‌جز در مقطع قیام سال ۱۳۵۷ و کوتاه مدتی پس از آن، عموماً و در عمل وظیفه و هدفی ثانوی بوده است. آگاهانه یا ناآگاهانه و نوشته یا نانوشته، به نظر می‌رسد برای بیشترین شمار فعالان این عرصه سازمان دادن این «اعتراضات و اعتصاب‌ها» و گزارش و تبلیغ حول آن‌ها به خودی خود هدف اصلی یا پلکانی بوده کمابیش در خدمت و معطوف به اهداف رادیکال سیاسی و چه بیهوده است تلاش برای این گونه اهداف رادیکال، هنگامی که بدیل روشن طبقاتی‌ای که توازن قوا و سطح آگاهی طبقاتی موجود در آن لحاظ نشده و برای کارگران نیز مقبول نباشد! اهمیت دادن به آموزش و ارتقای سطح آگاهی طبقاتی کارگران و تلاش برای متشکل شدن طبقه‌ی کارگری که به حقوق و وظایف طبقاتی خود آگاه و آشنا باشد یا به گفته‌ی دیگر تلاش برنامه‌دار و هدفمند برای رسیدن به وضعیت طبقه‌ای برای خود، امری اساساً مغفول بوده یا به دلیل مشکلات موجود در مسیر به محاق رفته و به آینده‌ای نامعلوم موکول شده است. لازم به تأکید است بازگویی این حقایق و شاید اندکی بزرگ‌نمایی یا تأکید بر آن‌ها، برای آشکارتر شدن مشکل و درک بهتر از خطاهای صورت گرفته است و ابداً به معنای کم بها دادن به تلاش‌های صادقانه و مبارزات پرهزینه‌ی کارگران آگاه و فعالان عرصه‌ی کارگری آن دوران و همچنین دوره‌ی حاضر یا نادیده

گرفتن عامل سرکوب و اختناق نیست؛ به‌ویژه موضوع اخیر که خود بحث بسیار مهمی است که در جای خود نیاز به بحث و بررسی مستقل دارد.

برای مثال، آنچه در مجتمع کشت و صنعت هفت‌تپه طی پانزده سال گذشته رخ داده نمونه روشنی از اعوجاج و خطا در تشخیص راه و هدف است:

پس از سال‌ها سوءمدیریت، مجتمع هفت‌تپه دچار اختلال در کارکرد و کاهش بازده اقتصادی شده بود و در دهه‌ی ۸۰ به‌گفته‌ی مسئولان در ادامه‌ی همین شیوه مدیریت به‌کلی زیان‌ده شد. به این ترتیب تأخیر در پرداخت مزد از چند روز تا چند ماه. پس از مدتی واکنش‌های اعتراضیِ پی‌درپی کارگران به این نابسامانی طبیعی و قابل پیش‌بینی بود؛ در ادامه و در نتیجه‌ی تلاش‌ها، اعتراضات و مبارزات پیگیرانه‌ی کارگران، که البته در راستای احقاق حقوق به نتیجه‌ی مطلوب هم نرسید، اما طی فرآیندی رو به جلو، با دستاویز قرار دادن احیای سندیکای قدیمی، سندیکای مستقل کارگران هفت‌تپه دوباره برپا می‌شود (۱۳۸۶). سپس نوبت برخوردها و پیگردهای قضایی و امنیتی با کارگران فعال سندیکایی رسید. همزمان بروز اختلاف و چندپارگی در صفوف کارگران و در پی آن طی روندی تأسف‌بار اختلال در کارکرد و سپس فشل شدن کامل سندیکا را شاهد بودیم. این معنایی نداشت جز انحطاط در سیر حرکت و مبارزه‌ی طبقاتی کارگران از سازمان‌یافتگی نسبی به پراکندگی و بی‌سازمانی. این روند و این چنددستگی جای بررسی و بحث فراوان دارد اما هرچه هست یکی و فقط یکی از عوامل مهم این رخداد دخالت‌های نادرست و توصیه‌ها و رهنمودهای از راه دوری است که هرچند صادقانه هم باشند منطبق با شرایط محیطی و منطقه‌ای نبوده‌اند.

با رونق و گسترش موج خصوصی‌سازی، مالکیت این مجتمع نیز به بخش خصوصی واگذار شد، و بازهم شاهد اختلال در روند تولید و بازهم تأخیر در پرداخت مزد و مطالبات مزدی کارگران و ناگزیر بازهم اعتصاب‌ها و اعتراض‌های مکرر خیابانی. سرانجام شاهد بودیم که بدون نظر داشتن به سطح آگاهی و میزان سازمان‌یافتگی یا به‌گفته‌ی بهتر سازمان‌نیافتگی کارگران این مجتمع [حتا با فرض وجود آگاهی کافی در میان کارگران هفت‌تپه، بدون در نظر گرفتن تطابق و توازن آن با کارگران دیگر مناطق و بنگاه‌ها] یک‌باره شعار در اختیار گرفتن کارخانه و مدیریت آن توسط کارگران (کنترل کارگری یا اداره‌ی شورایی مجتمع) داده شد. دیگر آن که نهادی موسوم به «مجمع نمایندگان کارگران»، که اعضای آن از میان کارگران بخش‌های مختلف کارخانه به‌منظور دیگری برگزیده شده بودند، با بزرگ‌نمایی و اغمازی غیرمنطقی «شورای نمایندگان کارگران هفت‌تپه» و در گام بعدی «شورای کارگری کنترل» نامیده شد. این تعمیم و بزرگ‌نمایی غیر واقعی در سطحی بالاتر توسط برخی

فعالان خوش‌باور به‌عنوان «نقطه‌عطف» در جنبش کارگری ایران و فرارسیدن فصل «شوراهای کارگری» به‌طور کلی و تحقق آن در هفت‌تپه به‌طور مشخص و رسیدن جنبش به سطحی نو و فصلی تازه باور، مطرح و تبلیغ شد! طنز تلخ قضیه این که این مجمع و نمایندگان حاضر در آن به نوعی با مساعدت یا پیشنهاد خود مدیریت (بخش خصوصی) و با هدف و کارکردی دیگر تشکیل شده بود و در مجموعه رخدادهای بعدی این مجمع برخی از این نمایندگان به «شورای اسلامی کار هفت‌تپه»، که توسط عوامل دولتی و حکومتی برپا و حمایت می‌شد، پیوستند! گفتن ندارد که نتیجه و سرنوشت نهایی این روش کار در هفت‌تپه به کجا انجامید. هیچ کس هم توضیح نداد که چرا کارگران هفت‌تپه از این «شورای فرضی» و از «کنترل شورایی مجتمع» حمایت نکردند؛ و تلاش شد همه چیز با پدیده‌ی سرکوب به‌بوته فراموشی سپرده شود. اما هزینه‌ی این تشخیص نادرست و طرح نابه‌هنگام شعار کنترل کارگری و توضیح درباره‌ی سرنوشت شورایی که قرار بود این کنترل را اعمال کند، قابل تأمل است.

نش

موانع ذهنی کنشگران

همان‌طور که در بالا هم گفته شد جنبش و تشکل‌های کارگری ایران بیش از یک‌صد سال پیشینه دارند. پیشینه‌ای که در آن هم رشد و شکوفایی و اعتلای جنبش و درخشش تشکل‌ها و هم افول و نزول جنبش و سرکوب و تلاشی تشکل‌ها و داغ و درفش کارگران آگاه و فعالان امور صنفی بارها تکرار شده است. اما با وجود این پیشینه‌ی طولانی و پرتلاطم و با گذشت نزدیک به پنج دهه غلبه‌ی پررنگ و مداوم رویکرد کارگری در بینش چپ ایران، به لحاظ آگاهی طبقاتی و سازمان‌نیافتگی طبقه‌ی کارگر متأسفانه با چنین وضع تأسف‌باری روبرو هستیم. پرسش اصلی «چرایی» وضعیت کنونی یا چرایی سازمان‌نیافتگی طبقه‌ی کارگریست که بیش از یک قرن پیشینه حضور و کنش اجتماعی دارد. آگاهان امر و فعالان این حوزه در پاسخ به این چرایی به‌طور عمده به دو دسته مانع مهم اشاره می‌کنند: موانع قانونی موجود در راه ایجاد تشکل‌های کارگری و از جمله فصل ششم قانون کار و مانع دوم سرکوب و اختناق و سایه‌ی سنگین نگاه امنیتی به اعتراضات و تشکل‌های کارگری. روشن است که این دو مانع بسیار مؤثر هستند اما تمامی وضعیت موجود را توضیح نمی‌دهند. در بسیاری از کشورها و جوامع (اگر نگوئیم تمامی آنها) که هم اکنون تشکل‌های کارگری مستقل (یا به‌طور نسبی مستقل) حضور رسمی و فعالیت دارند، طبقه‌ی کارگر در آغاز فرایند شکل‌گیری به‌عنوان یک طبقه‌ی برای

خود، برای برپایی این تشکل‌ها با انواع مشکلات و سرکوب‌ها درگیر بوده و هزینه‌های بسیار داده است. اصولاً این توقع که سیستم سرمایه‌داری در مقابل سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر سکوت کرده و موانع قانونی و پلیسی و امنیتی ایجاد نکند و در صورت نیاز و امکان دست به خشونت نزند انتظار بی‌جایی است. سیستم سرمایه‌داری به‌منظور حفظ و تأمین و گسترش منافع خود همیشه و در همه جا و در همه‌ی عرصه‌ها با هر نوع حرکت و سازمان‌یافتگی که سبب به خطر افتادن این منافع بشود با شدت و بی‌رحمی تمام مقابله کرده و باز هم در صورت نیاز، و وجود توازن قوای مناسب، مقابله خواهد کرد. تجربه‌های تاریخی جنبش جهانی کارگران و هم چنین جنبش کارگری در ایران در دوره‌های مختلف در این زمینه به‌خوبی گویاست. پس مانع‌سومی نیز در کار است که کم‌اهمیت‌تر از دوتای اول نیست؛ مانع ذهنی عموم کارگران به‌نوعی و ذهنیت کنشگران عرصه کارگری به‌نوعی دیگر. یک مانع ذهنی بسیار مهم اینست که شمار زیادی از کنشگران و به‌نسبتی کم‌تر کارگران عادی اصولاً ایجاد تشکل‌های صنفی و مستقل کارگری را اولویت اول خود نمیدانند. حتا برخی با بزرگ‌نمایی سرکوب و برخوردهای امنیتی و همچنین موانع قانونی به‌صراحت می‌گویند فعلاً که موانع قانونی و امنیتی سد راه ایجاد تشکل‌های پایدار است با برگزاری مجامع عمومی تصمیم‌گیری می‌کنیم و با سازمان دادن و برگزاری اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها مبارزه را به پیش می‌بریم و در زمانی که فضا مناسب‌تر شد تشکل‌های پایدار ایجاد می‌کنیم. باورمندان این دیدگاه گویا منتظرند مردم عادی شورش کنند و فضای مناسب ایجاد بشود سپس این دوستان بروند و تشکل پایدار برپا کنند. مانع ذهنی دیگر این است که برخی کارگران آگاه و کنشگران در امور صنفی اغلب فراموش می‌کنند که مبارزه‌ی طبقاتی امر ساده و راحت و مسیری آسان و بی‌دردسر نیست، هزینه هم دارد و از پیچ‌وخم‌ها، گره‌گاه‌ها و بزنگاه‌های گوناگون و پرشماری گذر می‌کند؛ که البته، برای این گذر اضافه بر تبلیغ و تهییج و در صورت لزوم استفاده از رسانه‌ها، شکیبایی و درایت و استواری و فرصت‌شناسی نیز لازم است. لازم است دانسته باشیم که تشکل کارگری را از همان اول اعلام نمی‌کنند که می‌خواهیم بسازیم و هنوز نساخته و نضح نگرفته ماشین تولید بیانیه باشد و در هر فرصت و مناسبت با ربط و بی‌ربط بیانیه صادر کند. برپایی تشکل به‌های وهوی و تبلیغ عمومی نیاز ندارد، وقتی ساخته شد و خوب عمل کرد خودش صدا و موجودیتش را اعلام خواهد کرد. البته این امر هیچ تناقضی با علنی بودن تشکل‌های صنفی کارگری ندارد. لازم است به خاطر داشته باشیم که: اولاً معنای علنی بودن تشکل کارگری این نیست که هرچه هست و نیست در ویتترین برای تماشای عموم قرار داد. ثانیاً ضروریست بدانیم و ملکه‌ی ذهن مان باشد که چه می‌خواهیم و برای آن چیزی که می‌خواهیم چه باید بکنیم، چه زمانی و چگونه عمل کنیم و

سطح آگاهی موجود و تعادل هزینه‌ها و فایده‌ها را نیز بسنجیم. مانع ذهنی بزرگ دیگر این است که هنوز شمار بسیار بزرگی از کارگران (در بخش‌های صنعت و خدمات) اصولاً ضرورت وجود تشکل‌های صنفی و فواید آن را تشخیص نمی‌دهند و برای حل بسیاری از مشکلات خود، که مشکلی اجتماعی است و راه‌حل اجتماعی و دسته‌جمعی (گروهی) را طلب می‌کند، به راه‌حل‌های فردی و شخصی متوسل می‌شوند. مشکل و مانع سخت‌تری که گاه کنشگران کارگری به ویژه خارج از محیط‌های کار به آن بی‌توجه هستند این است که شرایط و جو حاکم بر جامعه‌ی کارگری امروز با فضای جامعه‌ی ایران در دهه‌های اول و دوم این سده به لحاظ وجود حساسیت، سخت‌گیری و ذهنیت منفی نسبت به امر سازمان‌یابی کارگران و ایجاد تشکل‌های کارگری بسیار متفاوت و بدتر است. در دهه‌های نخستین این سده متأثر از پیروزی‌ها و دستاوردهای جنبش جهانی چپ و پیشرفت‌های جنبش کارگری در عرصه‌ی بین‌المللی و همچنین در نتیجه‌ی حضور و مبارزات و تلاش‌های منظم و سازمان‌یافته‌ی احزاب و سازمان‌های سیاسی کارگری و چپ در جامعه، شرایط آماده‌تر و حساسیت و بدبینی نسبت به امر تشکل‌یابی کارگران و فعالیت‌های سازمان‌گرانه در محیط‌های کار کم‌تر و گرایش به تشکل‌یابی و کارهای اتحادیه‌ای و سندیکایی بیشتر بوده است.^۱ اما در نتیجه‌ی انقلاب ۵۷ و حوادث سال‌های نخستین پس از آن و متأثر از مجموعه‌ی حوادث رخ داده از جمله هزینه‌های سنگین که سیستم و نگاه پلیسی و امنیتی تحمیل کرده، خطاها و شکست‌های رخ داده و همین‌طور سوءاستفاده‌ها

^۱ در آثار و مدارک حاوی تجارب جنبش کارگری ایران مانند «خاطرات دوران سپری‌شده» به‌قلم یوسف افتخاری با «شوق یک خیز بلند» به‌قلم جلیل محمودی و... موارد جالبی دیده می‌شود که با توجه به شرایط ویژه‌ی آن دوره درس‌آموز است:

«بین سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ حزب کمونیست ایران تعدادی از کادرهای فعال کارگری خود را به اصفهان و خوزستان گسیل می‌کند تا به سازمان‌دهی کارگران مراکز صنعتی این شهرها پردازند. از جمله جعفر پیشه‌وری، محمد اسماعیلی (تنها) و نصراله کامرانی. دو نفر آخر ضمن سکونت در شهر و اشتغال به کار در «کارخانه‌ی وطن» به سازمان‌دهی کارگران این کارخانه و رهبری اعتصاب موفق اردیبهشت ۱۳۱۰ کارگران پرداختند. اعتصابی که به بهبود شرایط کار کارگران اصفهان منجر شد.»

مورد دیگر «یک کادر حزبی (توده) با تجربه به اصفهان فرستاده می‌شود. با توجه به زمینه‌ی مساعد و کارهای آگاه‌گرانه‌ای که پیش از آن انجام شده بود این شخص با برگزاری کلاس یا دوره‌های آموزش سندیکایی و دیگر تلاش‌ها در مدت کوتاهی موفق به برپایی شمار قابل ملاحظه‌ای سندیکاهای کارگری در کارخانه‌ها و سازمان‌دهی کارگران می‌شود.

و خیانت‌های صورت گرفته، حساسیت‌هایی وجود دارد که در نتیجه کارهای جمعی و فعالیت‌های گروهی چندان مورد اقبال قرار نمی‌گیرد، نسبت به تشکل‌های کارگری و ایجاد سندیکا بدگمانی وجود دارد و توصیه‌ها و رهنمودهای خارج از محیط کار نیز چندان به کار نمی‌آید.

این موضوع که میان شماری از کارگران کنشگر بر سر انتخاب نوع تشکل صنفی توافق وجود ندارد مانع کوچکی نیست! برخی سندیکا و اتحادیه را رفرمیستی و بورژوایی می‌دانند و تشکل مناسب را فقط شوراهای کارگری می‌دانند و این در حالیست که شماری دیگر توازن قوا و سطح و مرحله‌ی جنبش کارگری (و جنبش اجتماعی) را متناسب با خواست ایده‌ی شورا و برپایی آن نمی‌دانند. مانع ذهنی مهم دیگر را در شرایط نامناسب کار و نبود امنیت شغلی کارگران در سایه‌ی قراردادهای موقت کار و این تصور کاملاً نادرست باید دید که تشکل‌های کارگری برای کارگران موقت و در زمانه‌ی موقتی بودن مشاغل محلی از اعراب ندارد. مقدم‌تر از دو مانع قانون و برخورد‌های پلیسی و امنیتی فایق آمدن بر این موانع ذهنی است این درست همان جایی است که باید درک کنی و ملکه‌ی ذهنت باشد که: افزون بر استفاده از امکانات مدرن و رسانه‌های فضای مجازی حضور و زیست هدفمند و برنامه‌دار در میان طبقه می‌تواند و باید که کارساز باشد. نکته‌ی مهم این است که برای حرکت به سوی ایجاد تشکل ضرورتی ندارد که حتماً منتظر پیدا شدن بهانه و یا بروز مشکل و بحران در بنگاه‌ها و محیط‌های کار نشست که در سایه یا کنار مبارزه برای حل آن مشکل یا بحران در مورد ضرورت برپایی تشکل نیز سخن گفت. برپایی تشکل می‌تواند هدف اول و اصلی گفت‌وگوها و تلاش‌ها باشد.

هفت

ضرورت استقلال تشکل کارگری از احزاب سیاسی

ضرورت وجود انواع تشکل‌های کارگری شامل تشکل‌های سیاسی ایدئولوژیک (حزب و سازمان‌های سیاسی) و تشکل‌های صنفی سیاسی (سندیکا یا اتحادیه‌ها) برکسی پوشیده نیست و نیاز به توضیح ندارد. اما استقلال این دو نهاد از یکدیگر و در عین حال چگونگی رابطه یا نسبت میان این دو بحث مفصل و دامنه‌دار است که در این نوشته به آن اشاره می‌شود.

شکل‌گیری و پذیرش عضو یا پیوستن اعضا به یک حزب یا سازمان سیاسی کارگری بر پایه‌ی باورمندی به یک بینش سیاسی و ایدئولوژی خاص صورت می‌گیرد. روشن است که کسب قدرت

سیاسی و اداره یا هدایت جامعه بر مبنای آن ایدئولوژی و دیدگاه سیاسی و در صورت لزوم و وجود شرایط لازم تغییر ساختار اقتصادی اجتماعی جامعه بخشی از برنامه‌ی این گونه نهادهاست. شکل‌گیری سازمان‌ها و تشکلهای صنفی کارگری (صنفی - سیاسی عبارت بهتر و گویاتری است) و پیوستن کارگران به سندیکاها صرفاً بر پایه منافع صنفی کارگران و بدون توجه به علایق و باورمندی‌های سیاسی و ایدئولوژیک یا جنسیت و قومیت و نژاد آنهاست. این تأکید ابدأ به این معنا نیست که تشکلهای صنفی با سیاست سروکار ندارند و وارد این حوزه نمی‌شوند یا اعضای این تشکلهای نباید دیدگاه و باورهای سیاسی و ایدئولوژیک داشته باشند؛ داشتن دیدگاه سیاسی یا باور به هر ایدئولوژی امر خصوصی هر یک از اعضا است و مورد سؤال یا اعتنا نباید قرار گیرد. یک سازمان صنفی کارگری در راستای بیان و طرح منافع اعضای خود و تأمین این منافع و دفاع از آنها در جامعه‌ی سرمایه‌داری ناگزیر است، در چارچوب اساسنامه‌ی خود، وارد حوزه‌ی سیاست بشود؛ با مقامات و نهادهایی وارد مذاکره و چانه زنی بشود؛ خواهان و تلاشگر تدوین و تصویب قانون یا قوانین خاصی باشد که منافع اعضایش را تعریف و تأمین می‌کنند یا کوشنده برای لغو قوانینی باشد که به زیان منافع اعضای آن سازمان و تشکل است. اما ورود و نگاه این سازمان‌ها به عرصه‌ی سیاست از زاویه‌ی تأمین منافع اعضاست و نه از زاویه‌ی پیش‌سیاسی خاص یا در اختیار گرفتن قدرت سیاسی یا تغییر ساختار جامعه. هر چند که نمونه‌هایی اندک وجود دارد که در شرایط اجتماعی - سیاسی خاصی اتحادیه‌ها، بدون لحاظ کردن ایدئولوژی، وارد این حوزه هم شده‌اند. طبقه‌ی کارگر برای رسیدن به اهداف خود و تعالی جامعه هم به تشکلهای صنفی و هم به نهادهای سیاسی و ایدئولوژیک نیازمند است. این دو نوع تشکل مکمل هم هستند اما دو کارکرد و دو عرصه‌ی متفاوت دارند و هیچ‌گاه نمی‌توانند جایگزین یکدیگر بشوند.

در زمینه‌ی استقلال سازمان‌های صنفی کارگری از کارفرمایان و همچنین از دولت و حکومت همه اتفاق نظر دارند. اما رابطه‌ی بین تشکلهای صنفی و احزاب سیاسی کارگری امر مهمی است که اغلب به سکوت و ابهام واگذار می‌شود. از نظر نگارنده نقطه‌ی شروع تضعیف و تلاشی یک تشکل صنفی کارگری زمان نیست که متصف یا وابسته به یک حزب (هر حزب) سیاسی بشود. وابستگی یا اشتها به وابسته بودن یک اتحادیه یا یک سندیکای کارگری به یک حزب سیاسی معین یا اشتها به گرایش به یک ایدئولوژی یا باور سیاسی خاص سبب دور شدن کارگرانی می‌شود که این گرایش را ندارند یا با آن مشکل دارند. اهمیت این قضیه آن‌گاه روشن می‌شود که بدانیم بیشترین شمار کارگران نه ضرورتاً آرمانخواه هستند و نه باورمند به حزب و سیاستی خاص. و فقط برای یافتن احساس امنیت و داشتن

پشتیبان در دفاع از منافع خود به سندیکا یا اتحادیه‌ها روی آور شده به عضویت آن‌ها در می‌آیند. باز هم لازم به تأکید است که این گفته بدان معنا نیست که کارگرانی که باورهای سیاسی یا ایدئولوژی خاصی دارند نمی‌توانند یا نباید در تشکل‌های صنفی عضو شوند یا در آنها فعالیت کنند. عکس قضیه صادق است؛ این گروه از کارگران می‌توانند و باید در تشکل‌های صنفی حضور داشته و فعال باشند و در تصمیم‌گیری‌ها و اتخاذ سیاست‌های اجرایی، مطابق با اساسنامه‌ی آن تشکل، نظر خود را که طبیعتاً متأثر از باورهای سیاسی ایدئولوژیک آن‌هاست، بدون داشتن کلیشه و برجسب حزبی و بدون اصرار بر پذیرش آن، اعلام و از آن دفاع کنند. اگر این نظرات و راهکارها مطابق با اساسنامه و تأمین‌کننده‌ی منافع اعضا باشد و با استدلال و در فضایی مناسب مطرح شود تأیید و اجرایی خواهد شد. در غیر این صورت اصرار بر پذیرش این دیدگاه‌ها موجب انزوای فرد در تشکل و در صورت اجرا سبب ایجاد تفرقه و تشتت و در ادامه اضمحلال تشکل صنفی خواهد شد؛ امر تأسف‌باری که بارها رخ داده است. سرنوشت تلخ سندیکاهای کارگری وابسته به حزب توده پس از کودتای ۱۳۳۲ نمونه‌ی گویایی از زیان این گونه وابستگی‌هاست. این نکته نیز قابل تأمل است که خیلی بدیهی است اگر در جامعه‌ای بیش از یک حزب سیاسی طرفدار طبقه‌ی کارگر وجود داشته باشد؛ در صورت اصالت دادن به تبعیت تشکل‌های صنفی از احزاب کارگری، سندیکاهای کارگری این جامعه به کدام یک از این احزاب باید وابسته باشند؟ ممکن است هر حزب سندیکای کارگران طرفداران خود را ایجاد کند! در این صورت این نهادها دیگر صنفی نیستند بلکه فقط اتحادیه‌ی کارگران طرفدار فلان حزب سیاسی خواهند بود. در صورت اصالت دادن به این تبعیت یک پرسش اساسی دیگر نیز مطرح است: آیا این به معنای زیر سؤال بردن توان و درک طبقه‌ی کارگر در تشخیص و تعیین منافع طبقاتی خویش نیست؟ آیا باور نداریم که طبقه‌ی کارگر باید در روند مبارزه‌ی طبقاتی خویش و آزمون و خطاهای مکرر به خودآگاهی و تکامل برسد؟ تحمیل یک باور یا یک تاکتیک حتا صددرصد درست و به نفع طبقه‌ی کارگر به یک تشکل صنفی، زمانی که این باور منطبق با آگاهی و تجربه‌ی زیسته و فضای سیاسی اجتماعی حاکم بر جامعه و همین‌طور فضای حاکم بر تشکل صنفی مورد نظر نباشد، باعث می‌شود در ادامه‌ی حرکت‌های اجتماعی و در کوران حوادث، نیروی اجتماعی لازم پای این تصمیم نایستد و توان مقاومت و دفاع از آن را نداشته باشد و در چنین وضعیتی نتیجه‌ی عکس حاصل می‌شود.

**

هدف نگارش این متن بیش از هر چیز طرح تجربه‌ها و سپس پرسش‌ها بوده و چندان در مقام پاسخ نیست. واکاوی مختصر راه پیموده شده است و تأمل در این که در مقاطع مختلف و در بزنگاه‌ها، آیا ما (نیروهای حاضر در صحنه) واقعاً کار دیگری نمی‌توانستیم بکنیم؟ آیا مسیر طی شده و تاکتیک‌های اتخاذ شده خالی از خطا بوده‌اند و فقط بد حادثه ما را به این‌جا کشانده؟ منتقل نشدن تجربه بین نسل‌های مختلف کارگری و بی‌ی‌کم‌تجربگی و درک و تشخیص نادرست شرایط، کار بست شیوه‌های نامناسب، ناشکیبایی و بزرگ‌نمایی غیر معقول دست‌آوردها یا پیشرفت‌های کوچک در رسیدن ما به نقطه‌ی امروز مؤثر نبوده است؟ آیا طبقه‌ی کارگر و مبارزه‌ی کارگران برای رسیدن به وضعیت بهتر فقط در بخش صنعت وجود دارد؟ در لحظه و شرایط حاضر که اردوی سرمایه، متاثر از توازن قوای موجود و زیاده‌خواهی ذاتی سرمایه‌داری، قصد عقب‌نشینی و فراهم کردن داوطلبانه‌ی شرایط مساعد برای سازمانگری و ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری را ندارد و در بن‌بست یا شرایط انسداد هستیم، آیا واقعاً هیچ‌گونه امکانی برای ارتقای سطح جنبش کارگری وجود ندارد؟ بحث ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری کاملاً منتفی است؟ و به قول آن فعال کارگری مقیم خارج فعلاً باید با برگزاری مجامع عمومی تصمیم‌گیری و... بکنیم تا اوضاع مساعد فراهم گردد و پس از آن به سوی تشکل‌های پایدار برویم؟ آیا بازهم حرکت همه چیز است و تلاش برای سازمان‌یافتگی پایدار یا نسبتاً پایدار هیچ؟ این اوضاع مساعد چه زمانی و چگونه فراهم می‌گردد و چه نیرو یا نیروهایی در فراهم کردنش مؤثر هستند؟ یا این که در همین اوضاع و شرایط نامساعد موجود باید در جستجوی راه و راهکاری تازه و مناسب بود؟ به‌طور حتم نسل کارگران جوان به‌ویژه دانش‌آموختگان جوانی که به تدریج وارد بازار کار می‌شوند با استفاده از تجارب و شکست‌های پیشین راهکارهای تازه خواهند یافت.